

اشاره: مؤلف در ابتدا چهار دیدگاه مربوط به نسبت دین و سیاست را طرح و نقد اجمالی می‌نماید و پس از آن می‌کوشد که به دور از آنچه در تاریخ در مورد ارتباط دین و سیاست اتفاق افتاده رابطه دین و سیاست را بعنوان دو نوع معرفت و خصوصاً از دیدگاه اسلام، تحلیل و بررسی کند، ایشان در نهایت به این نتیجه می‌رسند که صرف نظر از تلازم مفهومی دو مقوله دین و سیاست، این دو موضوع به لحاظ ماهیتشان منطقاً دارای نوعی تلازم می‌باشند. نویسنده در ادامه بحث «این نظر را که می‌گوید در یک جامعه دینی خواه ناخواه، همه چیز و از آن جمله سیاست نیز دینی می‌شود و این تلازم یک امر طبیعی است» را نقد و در انتها رد می‌کند. مطلب پایانی این مقاله به بحث درباره وسیله یا هدف بودن سیاست از دیدگاه دین اختصاص دارد که به جهاتی هر دو تعبیر را مؤلف از نظر دین قابل توجیه و منطقی می‌داند. رنوس مطالب این مقاله عبارتند از:

- ۱- دیدگاه‌های مربوط به نسبت دین و سیاست، ۲- تلازم مفهومی دین و سیاست، ۳- اهداف سیاسی دین و رسالت انبیاء ۴- نقش سیاسی ادیان، ۵- سیاست از دیدگاه دین هدف است یا وسیله؟

مربوط به انسان در هر دو قلمرو زندگی دنیایی و آخرتی است.

۲. دین و همه اصول و مؤلفه‌های مربوط به آن، اصولی مقدس، آسمانی، پایدار و غیر قابل نقد و اعتراض و دگرگونی است. در حالی که سیاست، آمیخته با مسائل بشری و احیاناً ضد اخلاقی و فساد و آلودگی است و هرگز حالت ثبات ندارد و به تناسب شرایط موجود دائماً در معرض نقد و ایراد و تحولات سریع می‌باشد. نتیجه آنکه این دو حوزه، هرگز قابل جمع نیستند.

این نظریه نه تنها در مورد دین ناروا، حتی در مورد

۱- دیدگاهها در زمینه رابطه دین و سیاست  
رابطه دین و سیاست را می‌توان در قالب چند  
الگوی نظری بررسی کرد:

۱. مفاهیم و تعالیم دین، مربوط به آخرت و سرنوشت انسان پس از مرگ است، و قلمرو علم سیاست در زندگی دنیایی بشر و در ارتباط با چگونه زیستن در این دنیا است. بنابراین نظریه و برداشت، حوزه سخن و حاکمیت دین و سیاست کاملاً جدا و از دو مقوله متمایز محسوب می‌شوند.

این نظریه اگر در مورد سیاست درست باشد، در مورد دین کاملاً خطا است. زیرا که دین مجموعه تعالیم

## نسبت دین و سیاست

استاد عباسعلی عمید زنجانی

سیاست هم کاملاً نادرست است. نه همه مؤلفه‌ها و قلمروهای مربوط به دین ثابتند و نه همه عرصه‌های سیاست به دور از قداست و امر آسمانی و آلودگی و فساد محسوب می‌شوند. حالتیایی چون غیر مقدس بودن، غیر آسمانی بودن، ضد اخلاق بودن، فاسد بودن و در گردونه زمان متحول بودن، زمانی در مورد سیاست صادق است که از ارزشهای الهی دینی به دور و در خدمت شیطنت، شرارت و تباهی باشد. اما سیاست متکی به اصول و ارزشهای مقدس و الهی، هرگز چنین صفات و حالات نامطلوبی را در بر نخواهد داشت.

۳. گرچه بخشی از تعالیم دین در رابطه با حل مشکلات و تنظیم امور و بیان مسائل زندگی این دنیا است، ولی هدف آن با اهداف سیاسی ناسازگار است. هدف دین، تربیت انسانهای وارسته و هوشمند و دانشمندی است که در صراط تکامل معنوی و عروج از مسائل مادی زندگی به سمت اوج معنویات و گذشتن از وضع موجود مادی به سوی وضع مطلوب معنوی و اخلاقی است. در حالی که هدف سیاست، اداره وضع

موجود مادی و بدون توجه به مسائل معنوی و اخلاقی است.

هدف یک دیندار، ارتقای معنوی و اخلاقی خود و دیگران است و در این سمتگیری به اوضاع مادی موجود، کمترین توجه را دارد؛ ولی هدف یک سیاستمدار پیروزی خود و شکست دیگران و رسیدن خود و یا دیگران به مقاصد سیاسی مادی مشخص است. این دو خط به دلیل متمایز بودن هدفها، هرگز به همدیگر نمی‌رسند. شعار حزب ترکهای جوان در دوران امپراطوری عثمانی بر این اندیشه استوار بود و آتاتورک رهبر این حزب می‌گفت:

«پیامبر اسلام آمد تا ما امت او، دنیا را به خدا و خیر و سعادت دعوت کنیم. او نیامد که بدست ما شمشیری آخته دهد که ملتها را از دم تیغ بگذرانیم!»

نتیجه این شعار، سقوط امپراطوری عثمانی و اضمحلال فرهنگ ملی و جدایی سیاست از دین و روی کار آمدن ناسیونالیستهای افراطی و ملون به فرهنگ غرب.



این دکترین که بیشتر یک شعار سیاسی سرکوبگرانه بر علیه حکومت عثمانی بود، در حقیقت، تحریفی در اهداف دو حوزه دین و سیاست محسوب می‌شد. طرفداران این تز با معنوی کردن هدف دین، بخش عظیمی از تعالیم دین را از صحنه زندگی بیرون راندند و با مادی کردن هدف سیاست، ضد ارزشها و فساد و تباهی را به نام سیاست به کشور بازمانده امپراطوری عثمانی تحمیل نمودند. در حالی که دین و سیاست دارای هدفهای مشترکند و هر دو الزاماً متکی بر اصول و ارزشها و معیارهای پستندیده می‌باشند.

۴. قرآن که نخستین و معتبرترین منبع شناخت ماهیت و احکام اسلام است، به موضوع سیاست، دولت و حکومت نپرداخته است و از این مقوله مسائل سخنی به میان نیاورده است. دکتر علی عبدالرزاق کتاب خود به نام الاسلام و اصول الحکم را به سال ۱۹۲۵ میلادی، بر اساس این نظریه نگاشت و مدعی شد که در قرآن حتی شبه دلیلی هم بر وجوب اقامه دولت و تصدی سیاست دیده نمی‌شود.

علی عبدالرزاق معتقد بود که تنها چیزی که در شریعت اسلام واجب و ثابت است، این است که احکام خدا باید اجرا شود، اما هنگامی که امت بر اجرای احکام الهی توافق نمودند، نیازی به نصب امام یا خلیفه و یا هر کس دیگری که شئون سیاست و حکومت را بر عهده گیرد، نخواهد بود.<sup>۱</sup>

وی مدعی بود که اختلاف متکلمان در مسئله امامت و خلافت و اینکه وجوب نصب امام و خلیفه، عقلی است یا شرعی و همچنین اکتفا نمودن آنان در استدلال بر وجوب نصب امام و خلیفه، به اجماع، نشان‌دهنده سستی پایه‌های دینی بودن دولت و سیاست می‌باشد.<sup>۲</sup>

وی در توجیه نظریه خود، به سه مطلب استناد می‌کند:

۱. آیات و روایاتی که برای اثبات وجوب نصب امام و خلیفه، مورد استناد قرار گرفته‌اند و از طریق آنها رابطه دین و سیاست را شرعی دانسته‌اند؛ قابل مناقشه‌اند و هر کدام از موارد مشارالیه قابل توجیه می‌باشند، و برخی از نظر دلالت ضعیفند و برخی نیز سند قابل قبولی ندارند.<sup>۳</sup>

۲. اصطلاحاتی همچون: امامت، خلافت، بیعت اولی الامر، امت و جماعت که در آیات و روایات به کار

رفته‌اند، به آن معنی که امروز، آمیخته با مفهوم سیاست و دولت تفسیر می‌شوند، مورد نظر نبوده است. معانی و تفسیرهای سیاسی که برای این‌گونه مقوله‌های شرعی ارائه می‌شود - امام و خلیفه به معنی رئیس دولت، و اولی الامر به معنی زمامداران و حکام، و بیعت به مفهوم انتخابات، و امت و جماعت به معنی ملت و دولت و کشور اسلامی - جملگی معانی و مفاهیم جدیدی هستند که اطلاق آن واژه‌ها بر این معانی، منوط بر آن است که در زمان نزول آیات و صدور روایات نیز چنین معانی از آنها استفاده و استنباط شود، در حالی که اثبات چنین امری امکان‌پذیر نیست.<sup>۴</sup>

کلیه نصوص شرعی که در زمینه مسائل دولت و حکومت آمده است، به مثابه گفتار حضرت عیسی (ع) پیامبر خدا است که می‌گفت: حق قیصر را به قیصر دهید. بی شک منظور حضرت عیسی (ع) آن نبود که قیصر ظالم و سفاک بر حق است و حکومتش شرعی و الهی است. احادیث مربوط به امامت و خلافت و یا بیعت، که بر وفای به عهد با کفار دلالت دارند نیز از این مقوله‌اند؛ یعنی که هیچ‌کدام بر مشروعیت حکومت کفر دلالت ندارند.<sup>۵</sup>

۴. چگونگی ممکن است که امر به اطاعت از زمامداران و حکام در آیه «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>۶</sup> بیانگر مشروعیت کار خلفای ظالم و حکام سفاک باشد.

علی عبدالرزاق که به هنگام تألیف این کتاب در دو کسوت استادی در مقطع دکترای دانشکده حقوق دانشگاه الازهر مصر و قضاوت در محاکم شرعی قاهره اشتغال داشت، بر اثر جریحه‌دار نمودن افکار عمومی و مخالفت فقها و اساتید دانشگاه الازهر، که دیدگاه وی را تهمت و افترای ویرانگر نسبت به اسلام تلقی می‌کردند، سرانجام هر دو کار خود را از دست داد و در جامعه خود منزوی شد و مورد تکفیر قرار گرفت.<sup>۷</sup>

هدف او آن بود که در قالب جریانی که به منسوخ شدن خلافت عثمانی منتهی می‌شود، از تز جدایی دین از سیاست حمایت نماید. وی نظریه نفی سیاست و دولت دینی را به یکی از زهاد معروف قرون سوم هجری به نام حاتم الاصم نسبت می‌داد که از مذهب معتزله پیروی می‌نمود و خوارج را نیز براین پندار می‌دانست.

و در طی مباحث کتاب ۱۲۰ صفحه‌ای خود تلاش



کرده است که کتاب مستند و مستدل نویسنده معروف مصری رشید رضا به نام *الخلافة أو الامامة العظمی* را زد کند. در واقع، در مقابل رویت افراطی رشید رضا در حمایت مطلق از خلفا و حکام و استناد به صدها آیه و حدیث، او راه تفریط را در پیش گرفت، و رابطه دین و سیاست را بکلی منتفی دانست و مستندات قرآنی و روایی در زمینه سیاست و دولت را رد کرد.

بی شک گفتار وی در مورد عدم مشروعیت دینی دولتهای خلفا و حکام در تاریخ سیاسی اسلام، قابل قبول است و شاید مخاطب وی نیز همان دولتهایی بوده است که فرامین آنها با شریعت و عملکردشان با سیره پیامبر(ص) قابل تطبیق نبوده است. ولی در بُعد نظری انکار دهها آیه و صدها روایت معتبر و بالاتر از همه آنها نفی فرهنگ و عرف سیاسی مسلمین و سیره سیاسی پیامبر(ص) در تشکیل دولت و تأسیس نهادهای سیاسی و حتی در زمینه روابط با اقوام و ملت‌ها و دولتهای دیگر و هدایت و فرماندهی بالغ بر ۲۷ غزوه و بسیج بیش از چهل سرب و ارسال دهها هیأت نمایندگی با مأموریت‌های سیاسی، اقتصادی و حتی جنگی،<sup>۸</sup> سخنی در خور گفتن و شایسته یک محقق نیست. در مباحث آینده با دلایل کافی - از قرآن و حدیث - رابطه تنگاتنگ دین و سیاست را بررسی خواهیم نمود.

در اینجا کافی است به دو نکته اشاره کنیم:

الف - بیشتر منتقدین کتاب *الاسلام و اصول الحکم*، مؤلف آن را به انگیزه سیاسی و همسویی با غرب و ناسیونالیست‌های افراطی در براندازی خلافت عثمانی متهم نموده‌اند. ولی آنچه مسلم است، این است که در اندیشه علی عبدالرزاق، تصوّر خاصی از سیاست و دولت به مفهوم رایج زمان وجود داشته است که دارای عناصر مشخص و نهادهای معین و مشخصات ویژه دنیای سیاست روز بوده است، و از آنجا که این خصوصیات را در قرآن و سنت و عمل پیامبر اسلام(ص) نمی‌یافته است و همچنین در رسالت دین و ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی می‌دیده است که در سیاست به مفهوم روز یافت نمی‌شود، ناگزیر رابطه آن دو را نفی کرده است؛ این نکته در قسمتهای مختلف کتاب او به چشم می‌خورد.

ب - اعتقاد جمعی از علمای اهل سنت مبنی بر تیرتخلفا و حکام و سلاطین و متلازم دانستن اعتقاد به وجوب خلافت و قبول و اطاعت حاکمیت مدعیان

حکومت، وی را بر آن داشت تا به جای پرداختن به فرع، اصل را انکار کند.

۵. عقیده خوارج در مورد نفی حکومت بشری، بر این اساس بوده است که اراده هیچ کسی جز اراده خدا نمی‌تواند حاکم بر اراده انسان‌های تحت امر باشد. مردم تنها از خدا و حاکمیت بلاشریک او اطاعت می‌کنند و فرمانبردار خدای خالق هستی می‌باشند، اسلام به کسی اجازه اعمال حاکمیت بر مردم را نداده است. شعار معروف این گروه در معارضة با امام علی(ع) که می‌گفتند «الحکم لله لا لک یا علی» از همین اعتقاد سرچشمه می‌گرفته است.

برخی از متکلمان اسلامی، اتفاق نظر همه خوارج بر این اصل اعتقادی رانفی کرده‌اند و نظریات زیر را به آنان نسبت داده‌اند:<sup>۹</sup>

الف - در شرایطی بحرانی که جامعه اسلامی دچار فتنه می‌گردد، اقامه دولت و حکومت اسلامی واجب می‌شود و مردم به منظور حفظ اساس دین و نظم و مصلحت عامه، باید بر آن قیام نمایند.

ب - در شرایطی که صلح و امنیت برقرار می‌شود و خطری امنیت امت را تهدید نمی‌کند، تشکیل دولت بر عامه مردم واجب می‌شود.

ج - در هیچ شرایطی در شریعت، اقامه دولت واجب

نشده است.

۶- در شرایط غیبت حضرت ولی عصر (عج) هر نوع قیامی برای اقامه دولت ممنوع شده است.<sup>۱۰</sup>

## ۲- تلازم مفهومی دین و سیاست

صرف نظر از روند تاریخی جدایی دین از سیاست در غرب، اینک باید رابطه این دو نوع معرفت بشری را - که هر دو می‌توانند پایگاه الهی و عقلانی داشته باشند - مورد بررسی قرار دهیم و دیدگاه نظری ادیان بویژه اسلام را به طور مجرد از آنچه که اتفاق افتاده است، مطالعه کنیم.

بررسی تحلیلی این رابطه را با ارائه تعریفی از دین و سیاست آغاز می‌کنیم تا ببینیم از نظر محتوا و هدف تا چه حدی میان این دو، رابطه منطقی وجود دارد:

الف - تعریف دین: دین را می‌توان به مجموعه به هم پیوسته‌ای از باورها و اندیشه‌های برگرفته از وحی الهی در رابطه با جهان، انسان، جامعه و جهان پس از مرگ تعریف کرد که هدف آن، هدایت انسان به سوی روش بهتر زیستن و کاملتر شدن است.

این تعریف منطبق با تفسیری است که در برخی از روایات و کتابهای کلامی در مورد ایمان آمده است: (اعتقاد بالجنان عمل بالارکان و اقرار باللسان) که تعاریف جامعه‌شناسانه از دین که برخی جامعه‌شناسان ارائه داده‌اند نیز می‌تواند در راستای این تعریف جامع باشد. جامعه‌شناسانی چون: نیل جسملسر<sup>۱۱</sup> و فلورانس کلاکون<sup>۱۲</sup> و فرد استرادیوتیک<sup>۱۳</sup> دین را از مقوله جهت‌گیری ارزشی دانسته‌اند و آن را عبارت از اصول پیچیده و در عین حال کاملاً منظم و مرتب شده‌ای شمرده‌اند که به جریان سیال اعمال و اندیشه‌های انسانی در ارتباط با حل مسائل مشترک انسانی، نظم و جهت می‌دهد. با این توضیح که جهت‌گیری ارزشی در دین به صورت چهارچوبهای مافوق طبیعی و مقدس ترسیم می‌شود و در اندیشه‌هایی چون اومانیزم به شکلی فاقد قداست ارائه می‌گردد.

دو فصل عمده دین؛ یعنی عقاید و جهان بینی، مقررات و احکام و اخلاق و سیر تکامل انسان است. قرآن بصراحت، شریعت را جزء جدانشدنی دین در همه آیینهای آسمانی می‌شمارد<sup>۱۴</sup> و اعتقاد مجرد را در صورتی که همراه با عمل به احکام و مقررات وحی نباشد - هر چند که درست باشد - دینداری تلقی

10



نمی‌کند.<sup>۱۵</sup> شاخص همیشگی و ماهوی دین، اندیشه‌ای نظام‌یافته در زمینه جهان‌بینی و شریعت است و هدف غایی آن رشد و تعالی انسان در زندگی این دنیا و فرجام آن نیست.

بی‌شک، بخشی از انسان، زندگی جمعی اوست و بخشی از جامعه نیز سیاست و حکومت است. دین با چنین تعریف و شاخص و هدفی چگونه می‌تواند از این بخش مهم از زندگی انسان غافل باشد و مدعی هدایت وی به سرنوشتی بهتر در دنیا و آخرت باشد؟ همه کسانی که به نحوی به تعریف دین پرداخته‌اند، به این حقیقت اذعان نموده‌اند که هدف دین، سامان بخشیدن به زندگی انسان است.

ب - تعریف سیاست: گرچه ارائه تعریفی جامع و مانع از سیاست - همچون همزادش دین دشوار و در حقیقت سهل و ممتنع است، اما همان گونه که در جای دیگر از این نوشتار آورده‌ایم، سیاست به معنی مدیریت کلان دولت و راهبرد امور عمومی در جهت مصلحت جمعی و انتخاب روشهای بهتر در اداره شئون کشور، یا علم اداره یک جامعه متشکّل، و یا هنر تمشیت امور مردم در رابطه با دولت، همواره در ارتباط با بخشی از زندگی انسان مطرح است و چون به عمل انسان مربوط می‌شود، ناگزیر با دین که متکفل بیان شیوه‌های زیستن است، تماس پیدا می‌کند؛ و از این رو یا در تضاد با آن و یا هم‌سوی آن عمل می‌کند. در هر دو حال، دین به سیاست نظر دارد و سیاست نیز به نوبه خود در قلمرو دین عمل می‌کند.

اکنون با توجه به مفهوم دین و سیاست، بخوبی می‌توان دریافت که قضیه منطقی «دین از سیاست جدا نیست» از مصادیق روشن قاعده منطقی و فلسفی «قضایا قیاساتهامعها» می‌باشد.<sup>۱۶</sup>

ج - ماهیت رابطه دین و سیاست در اسلام: صرف نظر از تلازم مفهومی دو مقوله دین و سیاست، اصولاً توجه به سه بخش اصولی تعالیم اسلام: ایدئولوژی، شریعت و اخلاق، خود مبین این رابطه عمیق، اصولی و جدایی ناپذیر میان آن دو است و با توجه به محتوا و مسائل ماهوی دین و سیاست، جایی برای تردید باقی نمی‌ماند که در اسلام رابطه دین و سیاست یک رابطه منطقی و ماهوی است و این دو، لازم و ملزوم یکدیگرند و جدایی ناپذیر، و به عبارت دیگر این رابطه به عنوان یک اصل و یک مبنای کلی و زیربنایی در تفکر اسلامی غیر

قابل انکار می‌باشد.

صورت مسئله و ماهیت این رابطه منطقی را می‌توان به صورتهای مختلف طرح کرد:

۱. در عرصه سیاست و قلمرو دین مشترکاتی وجود دارد که این دو را در هدف و یک سلسله مسائل مهم زندگی اجتماعی، به هم مربوط می‌سازد. ولی در عین حال، هر کدام از آن دو، ممیّزات و ویژگیهای اختصاصی خود را دارند و به همین دلیل در شرایط خاص ناگزیر از یکدیگر جدا می‌شوند. مثلاً در شرایط فساد دولت و اقتدار سیاسی حاکم که راه هر نوع اصلاح و دگرگونی بسته می‌شود، دین راه انزوا پیش می‌گیرد و پیروانش را به کناره گیری از ورطه سیاست فرا می‌خواند، چنانکه سیاست و سیاستمداران نیز در شرایط استبداد دینی و فساد اقتدار دینداران، ممکن است که دین را از صحنه خارج کنند، گرچه خود دیندار هم باشند.

به همین دلیل جمعی در بررسی اندیشه‌های سیاسی اسلام، رابطه دین و سیاست را در حد همان مرز مشترک دو مقوله پذیرا هستند و التزام به این رابطه را به صورت مشروط می‌پذیرند و جدایی نسبی را اجتناب ناپذیر می‌دانند.

به نظر می‌رسد که این‌گونه برداشت از ارتباط دین و سیاست، از آنجا ناشی می‌شود که اینان دین و سیاست را به مفهوم عینی آن دو لحاظ کرده‌اند، که در این صورت می‌توان فرض کرد که یکی از آن دو یا هر دو از مسیر و هدف خود، خارج و دچار تباهی شود. در حالی که پیش فرض آن است که در صورت مسئله، دین و سیاست به مفهوم درست آن دو تفسیر شود که در این صورت فرض جدایی، امکان پذیر نخواهد بود.

۲. بخش عظیمی از مسائل دین در قلمرو عملکرد سیاسی، است در حالی که متقابلاً در عرصه سیاست نیز بسیاری از مسائل، مربوط به قلمروهای دینی است. به عبارت دیگر، چه از بُعد نظری و چه از بعد اجرایی، هر کدام از آن دو ناگزیر به قلمرو دیگری کشیده می‌شود و بدین جهت سیاست، دین را می‌طلبد و دین نیز سیاست را.

در این برداشت نیز می‌توان مناقشه کرد. که قلمرو و دین با جامعیتی که دارد، همواره همه عرصه‌های سیاست را فرا می‌گیرد و هیچ نظر یا عمل سیاسی نیست که دین در آن نظر یا عملی را عرضه نکند، حتی در مواردی که نص شرعی وجود ندارد (یعنی در قلمرو

مباحثات که دین در آنجا الزامی ندارد) دین، انسان را مکلف به عمل به مقتضای عقل نموده است و می‌توان گفت که این موارد نیز از قلمرو دین جدا نیست.

۳. برخی نیز رابطه دین و سیاست را این‌گونه تفسیر می‌کنند که در یک جامعه دینی خواه ناخواه همه چیز و از آن‌جمله سیاست نیز دینی می‌شود، و این نوع تلازم یک امر طبیعی و نوعی جبر است. هنگامی که مردم در یک جامعه سیاسی دیندار سیاست هم دینی می‌شود و این خصیصه، ملتزم به دیانتند، اجتناب ناپذیر است، و برای ملت از دین، باید ابتدا مردم را از دین بی‌گمان کرد تا بتواند بی‌دین شد، سیاست هم بی‌گمان چنین تفسیری از رابطه

معنی ارتباط ماهوی و ارتباط بیشتر به رابطه خواهد داشت تا هر فرض کنیم که جای دخالت دهد، هم‌چنان امکان پذیر باشد که جامعه بی‌دین عمل کند، سیاست دینخواهانه چنین تفسیری، در حقیقت نیست که مهلازمنند، بلکه این اراده می‌تواند سیاست را تعیین می‌کند. برای تفسیر باید نکاتی را در نظر گرفت. اول آن است که ماهوی نبودن دین، دینداران جامعه است که دین از آن گریزی ندارد.

### ۳- اهداف سیاسی دین و روش آن

در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، فرازی بر مکتب فصلی روشن در رابطه با اندیشه سیاسی انبیا به چشم می‌خورد که از عوامل مهم و سرنوشت‌ساز تاریخ سیاسی جهان محسوب می‌شود. چنانکه در تاریخ نظام‌های سیاسی جهان نیز فراز مربوط به نظام‌های سیاسی مبتنی بر مکتب انبیا و دین، جایی برای تأمل و بررسی دارد. گرچه نویسندگان تاریخ اندیشه‌های سیاسی در غرب، سعی کرده‌اند که علم سیاست و



اندیشه‌های سیاسی را از اندیشه‌های ادیان پالایش کنند و بدین لحاظ در تاریخ، دست به یک جداسازی خیانت‌بار زده‌اند که هرگز نه به لحاظ دین و نه به لحاظ علم، قابل گذشت نیست.

در تاریخ اندیشه‌های سیاسی، همواره از هومر، سقراط، افلاطون، ارسطو، سیسرون، تا قرن پنجم میلادی و بعد از اگوستین تا قرن بیستم سخن گفته می‌شود. ولی - همان‌گونه که پیشتر گفته شد - در هیچ کجای این تاریخ گسترده سیاسی، فصلی به عنوان اندیشه‌های سیاسی ادیان و انبیا دیده نمی‌شود و علی‌رغم نقش تاریخ‌سازی که تفکر دینی انبیا داشته است، هیچ‌یک از این تفکرها به نظام‌های سیاسی و نه در تاریخ علمی از آنان برده نشده است.

موسی (ع) به عنوان نجات‌بخش علمی جدای از اندیشه و عملکرد تاریخی و فزونی‌بخش تکنیک فرستاده خدا، خود یک استخوان پشوانه آن حرکت عظیم، سیاسی و یک مکتب عمیق بوده است. اندیشه سیاسی غرب، هرگز از آن نامی

در بنیانگذار بزرگ مکتب توحید در قرن اول از میلاد مسیح با ایجاد بنیادی عمیق در سیاست با جریان و همان خود درگیر شد و در تاریخ اندیشه‌ها، جهان ورقهای نورانی و حرکت‌زایی را بر پایه مکتب توحید حاکم ملتش را نجات بخشید، بلکه راه نجات ملت‌ها آموخت و راه نجات را

پیامبر موسی (ع) پیامبر مبارز و مبارز، بی‌شک و تردید، یکی از قدرتمندترین حاکمان جهان بود و در جریان و اندیشه سیاسی حاکم را سرنگون کرد و ملتش را بر اساس اصول سیاسی مبتنی بر توحید رهبری کرد و به پیروزی رساند و یک بار دیگر اندیشه سیاسی توحیدی را برای تبیین پیروزیها و شکستها ترسیم کرد. پیامبران بعد از حضرت موسی (ع) تا ظهور حضرت عیسی (ع) راه او را دنبال کردند و اندیشه سیاسی مبتنی بر مکتب توحیدی، قرن‌ها راهنمای عمل سیاسی گشت و پس از ظهور حضرت عیسی (ع) نیز این مبارزه اصولی

و خستگی‌ناپذیر تا به بالای دار رفتن این رهبر نستوه الهی ادامه یافت. این توالی تاریخی سنت الهی تا بعثت پیامبر اسلام (ص) و سپس تا به امروز در طول این تاریخ ممتد، بزرگترین حوادث سیاسی تاریخ را بوجود آورد و اندیشه سیاسی تابناکی را رقم زد.

اما آن هنگام که قلم تاریخنگاری به دست غرب می‌افتد، تنها به آنچه که مربوط به اوست، آن هم در بُعد مادی تاریخ بسنده می‌کند و تاریخ سیاسی انبیا و تاریخ اندیشه‌های توحیدی را از صحنه‌های تاریخ سیاسی و تاریخ علم می‌زداید و تفکر سکولاریزم را که چند صباحی بیش نیست که در غرب پا گرفته است، به همه زمانها و قرنهای گذشته تسری می‌دهد و همه آثار باشکوه این بُعد از تاریخ انسانها و اندیشه‌های ناشی از آن را به فراموشی می‌سپارد.

در تاریخ اندیشه سیاسی غرب بلکه در تاریخ علوم به طور عام، از تاریخ انبیا صحبتی به میان نیامده است. منظور از تاریخ اندیشه سیاسی غرب، حوزه فکری غرب است، نه جغرافیای مکانی غرب. تکنولوژی، حاصل زحمات مردمان و جمعیت جغرافیای مکانی غرب نیست، بلکه حاصل اندیشه بشریت در کل تاریخ است: «علم میراث مشترک بشریت است».

امروز نامی از افریقا در تاریخ برده نمی‌شود، ولی آن به این دلیل نیست که هیچ نقشی هم نداشته باشد. علم نه ملی است نه جغرافیایی. زیرا تمامی زحمات و تلاش بشر در تمامی مناطق جغرافیایی و در همه اعصار و در همه ملتها می‌بخشد. بنابراین، علم را می‌تواند باشد و نباشد. علم را می‌تواند باشد و نباشد. علم را می‌تواند باشد و نباشد.

مکتب توحید بر اساس اهداف سیاسی انبیا، هدفهای از پیش تعیین‌شده‌ای است که پیامبران بر اساس وحی الهی برای رسیدن به آن اهداف تمامی توان خویش را به کار گرفتند و در این راه از هیچ‌گونه تلاش و ایثار و فداکاری فروگذار ننمودند. این اهداف در حقیقت، مبین اندیشه‌های ادیان بزرگ و مطرح در تاریخ است که عامل تحولات وسیع در تاریخ بوده‌اند و مبانی فکری و عملکردشان در تاریخ تمدن و فرهنگ جهان، نقش مؤثری داشته و تاریخ‌ساز بوده است.

بررسی اهداف سیاسی انبیا در تجزیه و تحلیل مبانی اندیشه سیاسی اسلام، می‌تواند از مهمترین







مباحث باشد و همچنین در تبیین رابطه دین و سیاست نیز نتیجه ساز تلقی گردد.

ادیان الهی عمدتاً دارای سه هدف مهم بوده‌اند:

اول: اقامه قسط و حق و هدایت جوامع بشری بسمت عدالت.

دوم: دعوت به سوی حق و ایجاد ارتباط سازنده بین انسان و خدا.

سوم: پیشرفت در مسیر تکامل.

«لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ.»<sup>۱۷</sup>

(هر آینه پیامبرانمان را با حجتهای روشن فرستادیم و با ایشان کتاب و ترازو فرو فرستادیم تا مردم به داد و انصاف برخیزند.)

هر یک از این سه هدف والای دین و انبیا، ارتباط تنگاتنگ با مسائل سیاست دارد و بدون یک اندیشه سیاسی منسجم و سازمان یافته و فلسفه سیاسی روشن قابل تحقق نمی‌باشد. این سؤال همواره در رابطه با اهداف انبیا مطرح می‌شود که اگر هدف تمام انبیا و اولیای خدا، اقامه قسط و ایجاد عدالت در جامعه است، بنابراین چگونه ممکن است که تفکر و عملکرد انبیا جدای از سیاست باشد؟

بی‌شک، اقامه قسط و عدل، قانون می‌طلبد و قانون نیز به نوبه خود، بدون نظام حقوقی روشن شکل نمی‌گیرد و بدون یک نظام سیاسی اجرا نمی‌شود؛ و نیز بدون یک اندیشه سیاسی، دولت و نظام سیاسی تحقق نمی‌یابد و بدون این سلسله مراتب، دستیابی به حق و قسط امکان‌پذیر نمی‌شود.

بارزترین بخش تعالیم انبیا، شریعت است که مبین یک نظام حقوقی مشخص و متمایز می‌باشد. یک نظام حقوقی، از یک سو زمینه‌ساز مجموعه قوانین و مقررات حاکم و از سوی دیگر خواهان یک قدرت سیاسی و حکومتی است که ضمانت اجرای آن قوانین را برعهده بگیرد.

هدف دوم رسالت انبیا دعوت بشر به سوی خدا و هدایت معنوی انسانها و فراهم کردن راه و زمینه رشد و تعالی انسانهاست، که جز در چهارچوب یک عمل سیاسی و یک حکومت بشری امکان پذیر نیست. اولین کار حضرت ابراهیم(ع) دعوت مردم به سوی خداست و اولین برخوردش با نمرود است که سدی آهنین در مقابل او قرار داده است و اولین اقدامش یک مبارزه همه جانبه با این برخورد است. اساس این مبارزه یک تفکر سیاسی است. دعوت نیاز به برنامه‌ریزی و تشکل دارد. هر نوع تشکل و شکل دادن و برنامه‌ریزی، یک عمل سیاسی است. هدایت به معنای راهبری، به مفهوم رساندن جمعی به یک ایدئولوژی و اهداف از پیش تعیین شده است، که دقیقاً یک اصطلاح سیاسی است. بنابراین هدایت انبیا یعنی رهبری، یک عمل سیاسی است.

هدف سوم ادیان؛ آزاد سازی انسان از قیودی است که او را از تکامل باز می‌دارد و راههای رسیدن به قرب الهی را به روی او می‌بندد که چنین هدفی نمی‌تواند مجرد از یک عمل و جریان و مبارزه ممتد سیاسی برای نیل به آزادی در ابعاد مختلف فردی، اجتماعی و بین‌المللی باشد.

آزادی در منطق دین عبودیت خدا و رستن از عبودیت غیر خدا است:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اٰغْبُدُوا لِلّٰهِ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللّٰهُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلٰلَةُ.»<sup>۱۸</sup>

(بتحقیق در میان هر امتی رسولی از میانشان برانگیختیم تا (مردم را بخواند به اینکه) پروردگار را بپرستند و از پرستش طاغوت بپرهیزند. از میان این مردمان کسانی هستند که ره یافتند و به هدایت رسیدند و از میان اینها بعضی هستند که به ضلالت و گمراهی کشانده شدند.)

عبودیت در مفهوم دینی، چیزی نیست جز به معنای آزادی مطلق از همه عوامل غیر خدا و رهایی از همه موانع رشد و تکامل، و نیز آزادی از بند اسارت تمایلات نفسانی و غیر عقلانی. بی‌شک، آزادی با این مفهوم



گسترده از یک بینش عمیق فلسفی و سیاسی بر خوردار است که پیوند دین و سیاست را دو چندان می‌نمایاند. تعالیم دین در زمینه موضعگیری انسان در برابر خدا و شیطان، در حقیقت، ترسیم‌کننده خط آزادی یا اسارت انسان است که از یک سو:

«مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ»<sup>۱۹</sup>

(کسی که اطاعت رسول را کند، بتحقیق پروردگار را اطاعت کرده است.)

و از سوی دیگر هرگونه تبعیت و قبول حاکمیت غیر خدایی حرکتی است شیطانی:

«وَقَالُوا رَبَّنَا اِنَّا اَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكِرَاثَنَا فَاَضَلُّونَا السَّبِيلَا»<sup>۲۰</sup>

(می‌گویند پروردگارا بدرستی که ما از بزرگان و رهبران خود اطاعت کردیم، پس به گمراهی رسیدیم.)

در منطق دین وابسته بودن به دنیا و تمایلات غیرخدایی، وابستگی به پایگاه قدرت طاغوت است و فرعونها برای استیلاشان نیاز به پایگاهی در درون انسانهای دربند دارند و این پایگاه در میان همان نیازها و وابستگیهای مردم دربند و اسیر شهوات است.

فرعونها خود از درون وابسته به دنیا و دربند عطش قدرند و به همین دلیل، نابودشدنی هستند. اما از سوی دیگر متکی به پایگاهی پایدارند که جا در درون انسانهای دربند دارد، و به همین دلیل است که می‌مانند و بر میزان قدرت و سلطه‌شان نیز می‌افزایند.

امروزه نیز مهمترین پایگاه قدرت شیطانی امریکا همان، وابستگیهای مهارنشده ملت‌های مستضعف به نیازهای مادی و تمایلات پست و زیانبار و رفاه‌زدگی است.

و تنها راه رهایی و تخریب پایگاه استبداد داخلی و استکبار خارجی دستیابی به آزادی به مفهومی است که در هدف دین و رسالت انبیا نهفته است. بی‌گمان ارائه راه مبارزه با استبداد و استکبار، یک اندیشه سیاسی است، هر چند که نفی استبداد و ضدیت با استکبار، در حقیقت یک خصلت اخلاقی ناشی از خود سازی است و طبعاً

می‌تواند یک حرکت اخلاقی تلقی شود، اما این خاصیت ذاتی دین است که مسائل زندگی را از یکدیگر جدا نمی‌کند و همه را به همدیگر پیوند می‌زند و از حاصل آن در مسیر تکامل انسان سود می‌برد.

از این رو است که بخش قابل توجهی از مسائل و اندیشه‌های ناب سیاسی اسلام، در لابلاي مباحث اخلاقی مطرح شده‌اند و بیشترین رهبران نهضتها و حرکت‌های انقلابی ما در تاریخ اسلام همان عرفا بوده‌اند.

علمای اخلاق، ایجاد رعب و ترس در دیگران را از صفات رذیله و در زمره گناهان کبیره یاد کرده‌اند و به استناد روایات گفته‌اند: کسی که بی‌گناهی را بترساند، گنااهش در حدی است که به هنگام حشر بر پیشانی وی نوشته می‌شود: آیس من رحمة الله؛ یعنی «مأیوس از رحمت الهی». مفاد این حدیث و این گفتار اخلاقی تنها یک مسئله کاملاً سیاسی است که اهمیت و موقعیت امنیت را در جامعه به وضوح بیان کرده است.

پیشوای آزادگان، امام حسین (ع) نیز می‌فرماید: «اگر معتقد به دین نیستید و براساس دین عمل نمی‌کنید، شیوه آزادگان را داشته باشید» یعنی اگر دین ندارید، راه آزادگان را بروید؛ یعنی عاقلانه اندیشیدن و آزادفکر کردن، یعنی براساس عقل اندیشیدن و حرکت کردن.

#### ۴- نقش سیاسی ادیان

امروزه تعالیم سیاسی ادیان بزرگی مانند مسیحیت و آیین یهود، عملاً از صحنه سیاست در سطح ملی و بین‌المللی کنار گذاشته شده‌اند، و اگر در برخی از عرصه‌های سیاسی جهان، نقشی به ادیان و مذاهب سپرده شده است، تنها به خاطر بهره‌برداری از نفوذ معنوی آنها در مسیر اهداف و طرحهای سیاسی است، و همان طوری که در طول تاریخ بازیگران صحنه‌های سیاست از همه وسایل و ابزار، برای رسیدن به قدرت استفاده می‌کنند، در این راستا، همواره از نفوذ ادیان نیز بیشترین سوءاستفاده را برده‌اند.

اگر در تحولات سیاسی جهان، نقشی برای مسیحیت و یا آیین یهود مشاهده می‌شود، به خاطر آن است که کلیسا و کنیسه در خدمت بازیگران سیاست در عرصه بین‌الملل هستند. امروزه مسیحیان جهان، پس از یک دوران طولانی کشمکش تاریخی سکولاریزم را پذیرفته‌اند و یهودیان غیر صهیونیست از سیاست به دورند. در برابر این واقعیت، جای این سؤال وجود دارد که آیا این بیگانگی از سیاست جزئی از تعالیم ادیان یادشده و برخاسته از طبیعت آنها است و یا مانند همه پدیده‌های تاریخی که در برخورد با عوامل مختلف متحول می‌شوند، پدیده‌ای تاریخی و نشأت گرفته از علل و عوامل خاص خود است.

اسلام، سکولاریزم و جدایی دین از سیاست و بیگانگی پیروان ادیان الهی را یک انحراف بزرگ می‌داند و آن را بر خلاف طبیعت این ادیان می‌شمارد؛ و بیگانه شدن ادیان نسبت به سیاست، بازتاب شکست دینداران، در تهاجم تاریخی ملحدان نسبت به حاکمیت ادیان است.

قرآن کریم، به‌طور صریح از این پیکار مداوم تاریخ یاد کرده است و پایمردی و استقامت حامیان مکتب انبیا را ستوده است:

«وَكَايُنَّ مِنْ نَبِيِّ قَاتَلَ مَعَهُ رِثْيُونَ كَثِيرٌ فَمَا وَهَنُوا لِمَا أَصَابَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ»<sup>۲۱</sup>

(چه بسیار پیامبرانی که انبوه حامیان تربیت شده در کنارشان با دشمنان جنگیدند و در برابر مصائبی که در این راه عایدشان شد، هرگز سستی به خود راه ندادند.)

از دیدگاه قرآن در این راه نه تنها سستی جایز نیست، اصولاً صلح‌جویی توأم با ذلت و از موضع ضعف نیز محکوم تلقی می‌شود:

«فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمْ لَا أَغْلَوْنَ»<sup>۲۲</sup>

(مبادا سستی به خود راه دهید و از روی ضعف به صلح بگرایید، در حالی که شما برترید.)

در مطالعه زندگی و راه انبیا برجسته‌ترین عناصر را در عملکرد سیاسی آنها مشاهده می‌کنیم، و این حقیقتی است که در تصویر حیات اجتماعی انبیا در قرآن به وضوح به چشم می‌خورد.

اگر قدرت، محور اساسی سیاست است، انبیا همواره از موضع قدرت سخن گفته‌اند. واژه «نذیر»<sup>۲۳</sup> که در قرآن کریم به صورتهای مختلف در مورد انبیا به کار رفته است، بیان‌کننده چنین موضعی است.

عده پیروزی نهایی راه انبیا و پیروان مکتب انبیا که با واژه «لیظهره»<sup>۲۴</sup> بیان شده است حاکی از قدرتی است که انبیا برای کسب آن تلاش می‌نمودند. تعبیر به «سلطان مبین»<sup>۲۵</sup> نیز به نوعی بیان‌کننده همین حقیقت است.

اگر مشخصه احزاب سیاسی را مسلک و ایدئولوژی بدانیم، ادیان الهی نخستین بنیانگذاران تحریند، و اگر تشکیلات و سازماندهی را ملاک موجودیت احزاب بدانیم، باز قویترین و استوارترین تشکیلات، در همه تاریخ، متعلق به انبیا است. برخی مفهوم حزب سیاسی را اعضای وابسته و هوادار معتقد به آرمان آن می‌دانند؛ با چنین فرضی باید گفت اسباط، حواریون، انصار و همه پیروان وفادار و معتقد به مکتب انبیا نخستین تشکیلات دهندگان احزاب سیاسی بوده‌اند.

اگر ایجاد جبهه جدید در مبارزات اجتماعی، برای تعیین سرنوشت جمعی از آثار، کار سیاسی احزاب به شمار می‌رود، بارزترین آن را می‌توان در حیات اجتماعی و سیاسی انبیا یافت. بطور مثال حضرت موسی (ع) در برابر فرعون و ملأ او (یعنی دار و دسته و درباریان او)<sup>۲۶</sup> و نیز حضرت عیسی (ع) در مقابل قیصر<sup>۲۷</sup> و پیشاپیش آن دو، حضرت ابراهیم (ع) در برابر نمرود جبهه نیرومندی را بازکردند.<sup>۲۸</sup>

از آنجایی که دنیامداران سلطه‌جو، همواره جناح انبیا را مانع کامروایی و بقای دولت خود می‌دانستند، برای مقابله با حکمت و حاکمیت انبیا و خاموش کردن ندای آنان و حامیانشان، معمولاً از شیوه‌های بیرحمانه‌ای چون ترور، قتل و خشونت استفاده می‌کردند.

معمولاً برخورد انبیا با حاکمان و جباران زمان، موجب دو قطبی شدن جوامع بشری بوده است. این تجزیه سیاسی، هرگز به خواست جناح انقلابی وفادار به وحی نبوده است، بلکه بازتاب روندی بوده است که جناح زورمدار متجاوز به حقوق مردم و ستمگر در پیش داشته است.

اگر قرآن این بخش از تاریخ سیاسی گذشته را بیان نمی‌کرد و نام این تاریخ‌سازان انقلابی و نقش‌آفرینان عرصه سیاست الهی را بر نمی‌شمرد، بی‌شک تاریخ سیاسی مدون جهان و تاریخ‌نگاران یکسونگر، نام و نشان انبیا و حزب و مرام اسباط و حواریین و رثیون و انصار آنها را از دید تاریخ‌نگارهای حقیقت‌جو پنهان می‌داشتند و در بوته نسیان تاریخ دفن می‌کردند. ولی

قرآن، وجدان تاریخ را بیدار کرد، و حق مبارزات و قه‌ناپذیر انبیا را حفظ کرد و سیاست دو قطبی بودن تاریخ را آشکار ساخت. قطبی با عناوین: ملأ و مستکبرین و مسرفین و مترفین، و قطب دیگر با عناوین مستضعفین و ناس و ذریه و اردلون. همواره این دو قطب در برابر همدیگر قرار دارند و حامیان قطب اول و نهادهای آن کافران، مشرکان، منافقان، فاسقان و مفسدانند، و طرفداران جریان و حاکمیت قطب دیگر موحدان، مؤمنان، متقیان، صالحان، مجاهدان و شهدایند.

این تقسیم‌بندی بخوبی می‌رساند که دو گروه مستکبرین و مستضعفین دارای دو خاستگاه و پایگاه اعتقادی مشخصند: خاستگاه و پایگاه عقیدتی گروه اول شرک، کفر، نفاق، فسق و فساد است و خاستگاه و پایگاه عقیدتی گروه دوم ایمان، توحید، صلاح، اصلاح و تقواست. مطالعه آیات پنجاه و نهم تا یکصدوسی و هفتم سوره اعراف که در زمینه تاریخ پیامبرانی چون نوح، هود، صالح، لوط، شعیب و موسی نازل شده است، گویا درگیری و جبهه‌گیری دو قطب استضعاف و استکبار و طرز تفکر حامیان آن دو در جهت جامعه و حکومت است.

عنصر اصلی جامعه و حکومت؛ یعنی مردم، تکیه‌گاه اساسی دعوت انبیاء هستند. در قرآن مخاطبین انبیاء با کلمه «ناس» که همان مردم باشد، تعبیر شده است؛ و انبیا از میان مردم برانگیخته شده‌اند، و اصولاً مردم و اراده آنها را مظهر اراده خدا معرفی می‌کنند «وَتُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»<sup>۲۹</sup>

موسی در نخستین مرحله دعوت، خود را مأمور می‌یابد که اول به سراغ فرعون برود و مسئله حکومت را مطرح کند:

«إِذْ هَبْ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقُلْ هَلْ لَكَ إِلَٰهٌ إِلَّا أَنَا نَسْرُكُنِّي وَأَهْدِيكَ إِلَىٰ رَبِّكَ فَتَعْلَمَنَّهُ»<sup>۳۰</sup>

و سرانجام به مردم نوید می‌دهد که وارثان حکومت، شایستگان متقی هستند:

«قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»<sup>۳۱</sup>

داود هم به مردم، نوید حکومت صالحان را داد، و پیش از او هم حکومت عادلانه و حاکمیت قانون خدا، توسط شایستگان و توسط انبیاء گذشته طرح شده بود:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»<sup>۳۲</sup>

قرآن با بازگردن جریان استکباری فرعون، حکومت‌های استکباری را - که همواره بر این اساس حکومت می‌کرده‌اند که کشور و دولت و قانون، در وجود آنها خلاصه می‌شود و رویه شخصی جبارن، جایگزین سازمان سیاسی صالح گردد، رد می‌کند:

«إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِيفُ طَائِفَةً مِنْهُمْ يُدَّبِعُ آبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَخْفِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ»<sup>۳۳</sup>

فرعون با حاکمیت استکباری و برقرارکردن تبعیض سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اعتقادی میان خود و مردم، آها را به استضعاف کشانید و به حال خواری و محرومیت و استثمارزدگی و عبودیت درآورد. قرآن به دنبال این توصیف از ماهیت حکومت استکباری و آثار ضد‌مردمی آن، از اراده‌ای حاکم بر تاریخ سخن به میان می‌آورد که همواره در برابر اراده هیئتهای حاکمه تباهگر استکباری، بر تاریخ بشر و سیر تحوت اجتماعی حاکم بوده است و رودرروی اراده جباران قرار می‌گرفته است.

بی‌شک، این اراده خدا بود که در نهضت مردمی انبیاء و اراده جمعی مستضعفین متجلی می‌شد و آن را به حرکت در جهت رسیدن به حاکمیت، سوق می‌داد: «تُرِيدُ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ وَنَمَكِّنُ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ نَزَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»<sup>۳۴</sup>

(اراده کردیم کسانی را که در روی زمین به حال خواری و محرومیت و استثمارزدگی و عبودیت کشانده استعمارزدگی و عبودیت کشانده شده‌اند، رهین منت و احسان خویش گردانیم و ایشان را به پیشوایی و حاکمیت رسانیم و از میراث برخوردار گردانیم و در زمین از چنان مقام و موقعیتی برخوردارشان سازیم که در برابر دشمنیها و موانع، پایدار بمانند و فرعون و هامان و سپاهیانشان را به روزگاری بنشانیم که همواره از آن بیم داشتند.)

قرآن، هدف انبیا را برپایی نظام عادلانه معرفی کرده است و حدید را که رمز حرکت مسلحانه است، وسیله استقرار این نظام سیاسی - اقتصادی قرار داده است. و مقارنه کلمات میزان و حدید در این آیه، نشان‌دهنده محورهای اصلی تشکل سیاسی و برقراری حکومت

پیامبران است.

در طول تاریخ، سلاطین و هیئتهای حاکمه جبار و پر قدرتی را می بینیم که مدعی سلطه و حاکمیت بر مردم شده اند و بسا نهایت خودکامگی و دیکتاتوری و خشونت، اراده و خواست خود را قانون حساب کرده اند و تمایلات شخصی و گروهیشان را بر مردم تحمیل کرده اند. انبیا تمامی این حکومتها را با همه تفاوتهایی که در شکل و نحوه حاکمیت داشته اند، با یک دید نگریسته اند، همه را محکوم کرده اند و نامشروع دانسته اند؛ و این شرایط خاص سیاسی - اجتماعی حاکم بر زمان و جامعه هر کدام از انبیا بوده است که به نهضت و مبارزه و طرح مکتبی هر کدام، شکل خاصی بخشیده است.

اگر ما در نهضتهای انبیا، تفاوتهایی مشاهده می کنیم و جنبش قهرآمیز حضرت موسی (ع) را تندتر از دیگر انبیا می یابیم، نه به خاطر آن است که نهضت حضرت موسی (ع) از محتوایی ویژه برخوردار بوده است، چرا که نفی حاکمیت غیرخدا و استقرار حاکمیت خدایی از طریق اراده مردمی و جمعی، طرح مشترک همه انبیا بوده است.

حال اگر در شیوه آن اختلافی دیده می شود، باید علت را در شرایط زمان و مقتضیات موجود، جستجو کرد. حتی شیوه حضرت عیسی (ع) هم جدا از حلقهات به هم پیوسته نهضتهای انبیا نبوده است و اموری همچون: انزواطلبی و رهبانیت، کناره گیری از مسئولیتهای اجتماعی، بی طرفی و بی تفاوتی نسبت به جریان حاکمیت زمان و قیصر را به حال خود رها کردن که به او نسبت داده می شود، هرگز شیوه او نبوده است؛ قرآن نیز رهبانیت را بدعتی در آیین حضرت عیسی (ع) می شمارد: «و رَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا».<sup>۳۵</sup>

بنابه نوشته متی و لوقا - نویسندگان دو انجیل - تولد حضرت عیسی (ع) در ایام حکمرانی هیروود، سلطان جبار و سفاک معروف بوده است، و هم اوست که به بهانه توطئه، زن و مادر زن و دو فرزند خود را اعدام کرد و چون با شکنجه و کشتار نیز نتوانست ناله های مردم ستم دیده را خفه کند، کاهنان و احباری را اجیر کرد تا با افسون و تزریق خرافات، توده مردم را به خمودی و اطاعت مذلت بار وادار کنند. چون احبار آرزوی دیرینه او را برآورده کردند، او مانند همه جباران از قدرت سرمست شد و به هرزگی و لجنزار افتاد.



یحیای پیامبر(ع) که بی عفتی و فساد شاه را به باد انتقاد گرفته بود، توسط هیروود دستگیر و زندانی شد؛ این حادثه به دنبال ملاقاتی رخ داد که عیسیای جوان(ع) با یحیی زکریا(ع) داشت. شهادت فجیع یحیی(ع) به دست هیروود سفاک هم‌زمان با رسالت حضرت عیسی(ع) است.

از نطقهای آتشین و مهیج حضرت عیسی(ع) در مجامع شهر، در انجیل مرقس، باب یکم، و نیز در انجیل متی، باب چهارم یاد شده است. در انجیل لوقا، باب چهارم، از زبان حضرت عیسی(ع) نقل شده که:

(پروردگار مرا فرستاده است تا بینوایان ستم‌دیده را مژده دهم و شکسته‌دلان را مونس و غمخوار باشم، ندای آزادگان و بردگان را برآورم و اسیران را رهایی بخشم.)

عیسی(ع)، با سخنان خود، مردم را علیه وضع موجود می‌شوراند و از سوی دیگر با جملات سخت و تند، نسبت به مال‌پرستی و دنیاطلبی و اشرافیت و جاه و مقام دوستی که اساس ارزشهای هیروود، برآن استوار شده بود، پایه‌های قدرت وی را می‌لرزاند و دو جبهه هم هدف را علیه طاغوت زمانش رهبری می‌کند و هم‌زمان با آن، مبارزه‌ای بی‌امان را علیه احبار یهود - که هم منافقانه دم از تبعیت موسی می‌زدند، و هم در خدمت استحکام پایه‌های قدرت ضد‌خدایی و ضد‌مردمی هیروودها بودند - به راه انداخت و فساد و کفر و شرک آنها را برملا کرد. تعلیمات حضرت عیسی(ع) که موجبات تزلزل و سقوط دستگاه جبار روم را فراهم می‌ساخت، نخست توسط حامیان رژیم هیروود، یعنی کاهنان و احبار یهود، مورد تهاجم قرار گرفت و پس از آن مأموران امپراطور، زیرکانه از جبهه‌گیری حضرت عیسی(ع) در برابر امپراطور آگاه شدند<sup>۳۶</sup>، و برای قتل او توطئه کردند. قیام عیسی(ع) و نهضتش، هرگز مسالمت‌جویانه و سازشکارانه نبود، وگرنه نمی‌توانست آن‌چنان، با قدرت و شکوه به امپراطوری روم پایان دهد.

حرکت رهایی بخش انبیا از نمایانترین چهره‌های سیاسی رسالت و نبوت است و به همین دلیل بوده است که نخستین مخاطبهای انبیا، جباران تاریخ؛ و پیشتازان و فادار به حرکت انبیا، محرومان و ستم‌دیدگان و مستضعفان تاریخ بوده‌اند.

قرآن شعاری انبیا را در این بُعد از حرکت سیاسی چنین بیان می‌کند:

«إِن أَدْوَأ إِلَىٰ عِبَادِ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»<sup>۳۷</sup>

(این بندگان خدا را بمن واگذارید که من پیام‌آوری آمین هستم.)

نوید موسی هم چنین بوده است:  
«فَأَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا تُعَذِّبْهُمْ»<sup>۳۸</sup>

(بگذار بنی‌اسرائیل با من رهسپار شوند، آنها را به اسارت و شکنجه میازار.)

با بکاربردن کلمه «ارسل» گویی موسی قصد آن دارد که به طاغوت زمانش این نکته را تفهیم کند که او، حتی قصد ماندن در قلمروی حکومت وی را ندارد که معارضه قدرت تلقی گردد؛ او می‌خواهد مردم را از اسارت و شکنجه نجات بخشد.

## ۵ - سیاست از دیدگاه دین هدف است یا وسیله

زمانی در مقابل شعار مارکسیست‌ها که اقتصاد را زیر بنا می‌نامیدند و مقوله‌های دیگر را رو بنا، نویسندگان اسلامی بر آن بودند که اقتصاد را از دیدگاه اسلام امری روبنایی معرفی نمایند و منظور آنان از رو بنا بودن اقتصاد، آن بود که اصل در اسلام، اندیشه توحیدی است و اندیشه اقتصادی از اندیشه توحیدی نشأت می‌گیرد. معنی و مفهوم این اصل آن نبود که از تأثیر اقتصاد به‌عنوان یک عامل نیرومند اجتماعی که در بیشترین مسائل جامعه، نقش تعیین‌کننده دارد، چیزی بکاهند.

مشابه این بحث را می‌توان در مورد سیاست از دیدگاه اسلام نیز مطرح کرد و آن اینکه آیا سیاست از دیدگاه دین یک وسیله است یا هدف؟ اصل است یا فرع؟ زیربناست یا روبنا؟ یکی از بارزترین نمودهای سیاست، قدرت است؛ آیا قدرت، هدف است یا وسیله؟ بسیاری از اندیشمندان، معتقدند که در تفکر دینی، قدرت سیاسی تنها یک وسیله برای استقرار حق و اجرای عدالت است. قدرت بدان جهت مطلوب است که در خدمت به خلق به کار آید و گرنه قدرت طلبی خود ضدارزش است. نهج‌البلاغه آکنده از تعبیرات مختلفی در این زمینه است.

برخی از متفکران اسلامی قدرت را هدف دانسته‌اند و استقرار حاکمیت دین را منوط به تحصیل آن کرده‌اند و در نتیجه آن را از واجبات دینی شمرده‌اند. قدرت به‌عنوان یک صفت الهی و مقدس، از اصول اعتقادی اسلام است و قدرتمندبودن یک ارزش است. از این رو مشاهده می‌کنیم که گاه در روایات، از انسان ضعیف - هر چند که مؤمن هم باشد - شدیداً انتقاد و نکوهش شده

امّا اینکه امام(ع) در نهج البلاغه، یک جا از بی اعتباری دولت و بی ارزشی قدرت سخن می گوید: «والله لاسلمنه ما سلمت امور المسلمین»، و در جای دیگر از تفویض قدرت به معارضان حکومتش؛ یعنی قاسطین، ناکثین و مارقین سخت خودداری می کند و بشدّت جلوی آنها می ایستد، بدان خاطر است که این ارزش گاه مورد سوء استفاده قرار می گیرد و در جهت منفی به کار گرفته می شود و روشن است که امکان این نوع سوء استفاده هرگز دلیل بر منفی بودن ارزش قدرت نیست. چرا که همه ارزشهای والا، حتّی علم، حیات و دیگر فضائل، در معرض سوء استفاده هستند.

چنین به نظر می رسد که هر دو سخن قابل توجه اند و از نظر منطوق دین، پذیرفته شده می باشند. این مطلب در مورد اقتصاد هم صادق است. بعلاوه حتّی بنا بر فرض اوّل نیز می توان گفت که وسیله بودن سیاست از دیدگاه شریعت، چیزی از اهمیت سیاست از دیدگاه دینی نمی گاهد، و چنین نیست که هرچه وسیله تلقی شد فرع است و کم اعتبار، بلکه این وسیله ها هستند که نخستین اهداف هر امری را تشکیل می دهند.

بنابراین، سیاست به عنوان یک عنصر اصلی در زندگی، و شأنی، همیشه همراه با انسان بوده است و همچنین عمل سیاسی و پالایش صحنه های سیاست، همواره از اهداف مهم دین بوده اند. این اصل را می توان با مطالعه اهداف انبیا به روشنی به دست آورد.

### پی نوشتها

\* این مقاله بخشی از کتاب مبادی اندیشه سیاسی در اسلام است که بزودی از طرف پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر می شود.

۱. عبدالرزاق، علی. الاسلام و اصول الحکم، بیروت، مکتبه الحیاة، ۱۹۷۸، ص ۳۹.
۲. همان، ص ۳۸.
۳. همان، ص ۴۲.
۴. همان، ص ۴۵.
۵. همان، ص ۴۵.
۶. همان ۴۶.

۷. حقّی، مدوح. مقدمة الاسلام و نظام الحکم، بیروت: مکتبه الحیاة، ۱۹۷۸، ص ۴.
۸. همان، ص ۶۲.
۹. گسطلانی، حاشیه بر کتاب العقائد للنفسیة، به نقل از همان، ص ۳۸.
۱۰. مستندات این نظریه به طور مشروح در کتاب نظام سیاسی و دولت در اسلام (جلد دوم فقه سیاسی) نگارنده، نقل و مورد نقد و بررسی قرار گرفته است.

11. Neil Jambler
12. Felorance Kluckhohn
13. Fred Strodtbeck

۱۴. شرع لکم من الدین ما وصی به نوحاً و الذی اوحینا الیک... سوره اعراف آیه ۱۷۳ خداوند بر شما انسانها از دین، شریعتی که آئین بهتر زیستن را به شما ارائه می دهد مقرر فرمود به آن گونه که به نوح و... ۱۵- انما المؤمنون الذین آمنوا بالله و رسوله و اذا کانوا معه علی امر جامع لم یذهبوا حتی یستأذنه. سوره نور آیه ۶۲ مومنان راستین آنها هستند که بخدا و رسول او ایمان آوردند و هر گاه که در کنار پیامبر در رابطه با امر عمومی قرار دارند موقعیشان را ترک نمی کنند مگر آنکه از پیامبر اجازه بگیرند.
۱۶. این اصطلاح در جایی به کار برده می شود که توجه و تصوّر دو موضوع در قبول ملازمه و ارتباط منطقی میان آن دو باشد. مثال ریاضی این قاعده را می توان چنین بیان نمود که: کسی که بدرستی بداند که عدد ۱۰ چه عددی است و نیز عدد ۲۰ را بشناسد، دیگر برای پی بردن به اینکه عدد ۱۰ کوچکتر از عدد ۲۰ است، نیاز به استدلال و توضیح بیشتر ندارد. و قاعده ریاضی کلّ بزرگتر از جزء است نیز اینچنین است.

۱۷. حدید/ ۲۵.
۱۸. نحل / ۳۶.
۱۹. نساء / ۸۰.
۲۰. احزاب / ۶۷.
۲۱. آل عمران / ۱۴۶.
۲۲. محمد(ص) / ۳۵.
۲۳. هود / ۲۵ و ده ها آیه دیگر.
۲۴. توبه / ۳۳ و چندین آیه دیگر.
۲۵. مؤمنون / ۴۵ و چند آیه دیگر.
۲۶. شعراء / ۱۶ و اعراف / ۱۰۳ و چند آیه دیگر.
۲۷. رجوع شود به همین قلم: فقه سیاسی جلد ۱، صفحه ۸۳.
۲۸. طور / ۳۸ و دخان / ۱۹.
۲۹. قصص / ۵.

۳۰. نازعات / ۱۷-۱۹، و نیز در آیات ۴۳ و ۴۴ سوره طه: «وَأَذِّنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ فَقَوْلَا لَهُ قَوْلًا لَّيِّنًا لَّنْمُتَّ بِتَدَكُّرٍ وَبِخَشْيَةٍ».

۳۱. اعراف / ۱۲۸.
۳۲. انبیاء / ۱۰۵.
۳۳. قصص / ۲.
۳۴. قصص / ۵ و ۶.
۳۵. وهبانیته که در آیین عیسی نبود و آنها، آنرا بدعت نهادند، حدید / ۲۷.
۳۶. در انجیل متی، باب بیست و دوم، این چنین آمده، که: «مأموران امپراطور از عیسی پرسیدند آیا رواست که ما به امپراطور مالیات بدهیم».
۳۷. دخان / ۴۴.
۳۸. طه / ۴۷ و شعراء / ۱۷.
- ۳۹- مانند حدیث نبوی که فرمود: «وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَحِبُّ الْمُؤْمِنَ الضَّعِيفَ وَ قَبِلَ مِنْهُ هُوَ الْمُؤْمِنُ الضَّعِيفُ قَالَ: الَّذِي لَا يَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَ لَا يَنْهَىٰ عَنِ الْمُنْكَرِ».

